

ضحاک یا فریدون و جمشید

تأویلی نشانه شناختی از داستان ضحاک شاهنامه فردوسی

۴

دکتر علی حسن سهراب‌نژاد

استادیار دانشگاه پیام‌نور



ضحاک یا فریدون و جمشید

(تأویلی نشانه شناختی از داستان ضحاک شاهنامه فردوسی)



-
- سرشناسه: سهراب نژاد، علی حسن، ۱۳۵۶
- عنوان و نام پدیدآور: جمشید؛ آمیزه ای از ضحاک و فریدون
- مولف: علی حسن سهراب نژاد
- مشخصات نشر: ایلام: نشر ریسمان، ۱۳۹۶.
- مشخصات ظاهری: ۱۵۸ص.
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۰۱۷-۴۲-۵
- وضعیت فهرست نویسی: فیبا
- موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ق. شاهنامه. ضحاک -- نقد و تفسیر
- موضوع: نشانه‌شناسی و ادبیات
- Semiotics and literature: موضوع
- موضوع: زبان‌شناسی در ادبیات
- Linguistics in literature: موضوع
- موضوع: سمبولیسم (ادبیات)
- Symbolism in literature: موضوع
- موضوع: ضحاک (اساطیر ایرانی)
- (Zahhak Iranian mythology): موضوع
- شناسه افزوده: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ق. شاهنامه. ضحاک. شرح
- رده بندی کنگره: ۴۴۹۶PIR/س۹ص۳ ۱۳۹۶
- رده بندی دیویی: ۱/۳۱۸۴
- شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۹۹۴۶۷

ضحاک یا فریدون و جمشید

(تأویلی نشانه‌شناختی از داستان ضحاک شاهنامه فردوسی)

دکتر علی حسن سهراب نژاد

استادیار دانشگاه پیام نور



۱۳۹۶

ضحاک یا فریدون و جمشید

(تأویلی نشانه‌شناختی ازداستان ضحاک شاهنامه فردوسی)

علی حسن سهراب نژاد

صفحه آرا و طراح جلد: گرافیکست

ویراستار: ققنوس

نوبت چاپ: نخست ۱۳۹۶

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۱۱۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۰۱۷-۴۲-۵

همه‌ی حقوق محفوظ است.

مرکز پخش تهران:

فروشگاه شماره ۱: پخش کتاب آثار - تلفکس ۶۶۹۷۸۵۱۸

فروشگاه شماره ۲: نشر و پخش دوستان - خیابان فخررازی - تلفن ۶۶۴۹۲۹۶۲

فروشگاه شماره ۳: انتشارات حکمت - خ انقلاب خ وصال شیرازی - تلفن ۶۶۴۶۱۲۹۲

مرکز پخش شهرستان:

ایلام - کتاب ققنوس ۰۹۱۸۱۴۱۳۴۰۴

WWW.RISMANPUB.COM

INFO@RISMANPUB.COM

۱. پیشگفتار.....	۹
۲. زندگی‌نامه‌ی شاعر.....	۱۱
۳. خلاصه داستان.....	۱۸
۴. زبان‌شناسی.....	۴۰
۵. زبان و نشانه.....	۴۵
۶. نشانه‌شناسی.....	۶۰
۷. رویکرد نشانه‌شناسی.....	۶۹
۸. نشانه.....	۷۳
۹. نشانه‌های سه‌گانه پیرس.....	۹۳
۱۰. کارکرد نشانه‌ها.....	۹۹
۱۱. دلالت ثانوی یا دلالت ضمنی نشانه.....	۱۰۶
۱۲. تقابل دوگانه.....	۱۱۵
۱۳. کاربرد اصول نشانه‌شناسی و تقابل دوگانه در داستان ضحاک.....	۱۱۷
۱۴. شخصیت‌های دو بُعدی.....	۱۴۰
۱۵. سخن آخر.....	۱۴۷
۱۶. منابع و مآخذ.....	۱۵۰

تو این را دروغ و فسانه مدان
به یکسان روشن زمانه مدان
از او هر چه اندر خورد با خرد
دگر باره رمز معنی برد

۱. پیشگفتار

امروزه استفاده از روش‌های متعدد نقد ادبی نو، در متون ادب فارسی تا حدودی مورد عنایت اهل فن قرار گرفته است. می‌توان گفت این متون زمینه‌های مناسبی برای بررسی شیوه‌های جدید نقد ادبی هستند. بررسی و مطالعه‌ی آثار ادبی، از منظر رویکردهای نقد ادبی معاصر غرب، می‌تواند دریچه‌های جدیدی را در فهم این آثار به روی خواننده باز کند. یکی از این رویکردها «نشانه‌شناسی» است.

نشانه‌شناسی یکی از روش‌های تحلیل متن است. رویکرد نشانه‌شناسی در پی دستیابی به چگونگی عملکردهای تولید به واسطه زبان و بازنمایی است. دانش نشانه‌شناسی که بر اساس مبانی زبان‌شناسی جدید شکل گرفته است، در برخورد با متون ادبی به دنبال کشف ژرف‌ساخت‌هایی است که در زیر جنبه‌های به ظاهر متفاوت قرار دارند و داستان‌های گوناگون از این نظر توجه بسیاری از نشانه‌شناسان را برای دست یافتن به ساختارهای منسجم جلب کرده است. یکی از این * داستان‌ها که توجه نگارنده این پژوهش را به خود جلب کرده، داستان رازناک شاهنامه-اسطوره ضحاک- است. به نظر می‌رسد با توجه به ماهیت اساطیری، داستان‌های اساطیری تعبیر بردارند و به شیوه‌های گوناگون می‌توان آنها را تفسیر کرد. داستان ضحاک؛ به خاطر برخورداری از بن‌مایه‌های اساطیری بارها مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

بنا به اهمیت بازساخت این اسطوره و راهیابی به ژرفای هرچه بیشتر و درک عمیق‌تر مفاهیم آن، با فرض بدیهی بودن نظام نشانه‌ای در

ادبیات و فراهم کردن شرایطی جهت دستیابی آسان خواننده به معانی متعدد متن و با طرح سؤالات: ۱. آیا کشف زوایای پنهان این اسطوره با توسل به یکی از ابزارهای جدید نقد ادبی (نشانه‌شناسی) امکان‌پذیر است؟ ۲. آیا در بررسی اسطوره‌ی ضحاک از منظر نشانه‌شناسی، نشانه‌های متقابل متن، قابل استخراج هستند؟ نگارنده این پژوهش بر آن شدند تا نظام نشانه‌ای داستان ضحاک را مورد بررسی قرار داده و نشانه‌های موجود در این اسطوره را رمزگشایی کرده و سطوح درونی و روابط لایه‌های متنی و دلالت‌های ضمنی آن را مورد مطالعه قرار دهند؛ نتیجه‌ی به دست آمده فرضیه ارائه شده و سؤالات پژوهش را مورد تأیید قرار می‌دهد. همچنین تأیید می‌کند که فردوسی توانسته است با بهره‌گیری مناسب از نشانه‌ها آنچه را که به عنوان سراینده‌ای متعهد در نظر داشته به خوبی مطرح کند و تقابل نظام نشانه‌ای را در وجود شخصیت‌ها به خوبی نشان دهد.

اساس این پژوهش دفتر یکم از شاهنامه‌ی فردوسی به کوشش جلال خالقی مطلق می‌باشد. مبنای ذکر ابیات بدین روش است که ابتدا شماره دفتر، سپس شماره صفحه و بعد شماره بیت ذکر گردیده است (دفتر، شماره صفحه، شماره بیت). آدرس دیگر منابع مورد استفاده در داخل متن ارجاع داده شده است (نویسنده، سال چاپ: شماره صفحه).

۲. زندگی‌نامه‌ی شاعر

استاد حکیم ابوالقاسم فردوسی، بزرگ‌ترین حماسه‌سرای ایران و یکی از حماسه‌سرایان بزرگ جهان است. بهترین منبع برای پی بردن به سال تولد استاد، اثر بزرگ اوست. «اگر حکم خود را مبتنی بر نسخ معمول شاهنامه کنیم ذهن ما در باب تولد فردوسی بیشتر به سال ۳۲۹ متوجه می‌گردد و حدود سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ می‌توانیم به تحقیق سال تولد فردوسی بشماریم؛ زیرا فردوسی سال ۳۸۷ یعنی سال جلوس سلطان محمود به جای پدر، پنجاه و هشت ساله بود» (صفا، ۱۳۷۱: ۴۵۸). به حکم ابیات زیر:

بدان‌گه که بد سال پنجاه و هشت
نوان‌تر شدم چون جوانی گذشت
خـروشی شنیدم ز گیتی بلند
که اندیشه شد تیز و تن بی‌گزند
که ای نامـداران و گردن‌کشان
که جست از فریدون فرخ نشان
فریدون بیـدار دل زنده شد
زمین و زمان پیش او بنده شد
به داد و به بخشش گرفت این جهان
سرش برتر آمد ز شاهنشهان
فـروzan شد آثار تاریخ او
که جاوید بادا بن و بیخ او

از آن‌گه که گویشم شنید این‌خروش
نه‌ادم بـدان فرخ آواز گوش
بیوسـتم این نامـه بر نام او
همـه بهتری بـاد فرجام او

(۴/۱۷۲/۴۳ تا ۵۰)

«این سراینده‌ی بزرگ از دهاقین طوس، از دیهی که آن دیه را باژ خوانند و از ناحیت طبران است. فردوسی در آن دیه شوکتی تمام داشت؛ چنان‌که به داخل آن ضیاع از امثال خود بی نیاز بود» (عروضی سمرقندی، ۱۳۸۰: ۷۴).

«طبقه‌ی فردوسی در تاریخ و ادبیات ایران و جهان طبقه‌ای مخصوص است و آن طبقه‌ی دهقانان نژاده و تحصیل کرده‌ی ایران قدیم است. در کنار طبقه‌ی موبدان و طبقه‌ی پیران و مورخان درباری، این طبقه‌ی دهقانان، در واقع تنها طبقه‌ی وسیعی بوده‌اند که خواندن و نوشتن می‌دانسته‌اند و فردوسی از طبقه‌ی این دهقانان اشرافی است و یکی از دلایل موفقیت فردوسی در کارش و در نیامدن به سلک شعرای درباری، همین برخوردای او از تربیت و فرهنگ سنتی طبقه‌ی خود و آگاهی طبقاتی اوست، نه نفرت از دربار غزنه، به این دلیل که محمود، شاهی بیگانه بوده است» (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۳۴). «ایمان و اعتقاد حکیم طوس به خداوند یکتا به صورت اشعاری فوق‌العاده زیبا در کتاب او تجلی کرده است» به نام خداوند جان و خرد» سرآغاز دل‌انگیز شاهنامه است و سپس ترنم روحانی کلام فردوسی در گوش جان طنین می‌افکند که خداوند بزرگ‌تر و برتر از آن است که در محدوده‌ی فکر، اندیشه و گمان انسان بگنجد» (حکیمی، ۱۳۸۲: ۳۲). «حکیم

توس تلاش می‌کند تا خردمندانه کاخ باورهای انسان را بر مبنای توحید که از اصول بنیادین تعالیم پیامبران الهی است استوار کند او تارهای شرکی را که بر اندام مسیحیت تنیده شده، بر نمی‌تابد و ذات اقدس الهی را از داشتن شریک و زن و فرزند پاک می‌داند» (همان: ۳۳). «فردوسی نسبت به تاریخ و مفاخر ایران حساسیت داشت، او تربیت شده‌ی عهد سامانی است؛ یعنی دوره‌ای که تب و تاب تجدد حیات ملی از شاه و وزیر و امیر گرفته تا دبیر و شاعر همه را فراگرفته بود. شیعی است (چه نوع؟) و آشکارا از علی (ع) و خاندانش مدح می‌کند، خرد را ارج می‌نهد و رؤیت را قبول ندارد و تقیه هم نمی‌کند. شاهنامه را حدود بیست سال قبل از روی کار آمدن محمود غزنوی شروع کرده بود و از این روی به هیچ وجه از او چشم‌داشتی نداشت؛ اما در اواخر عمر - که هم نسب‌نامه دوست سامانیان بر باد رفته بود و هم توش و توان خود او - به امیدهایی از قبیل حفظ و نشر شاهنامه و کمک مالی، به دربار محمود رفت؛ اما نه تنها بهره‌ای نیافت؛ بلکه از خشم او چند سال آخر عمر را متواری و پنهان و در به در می‌زیست» (زرین‌کوب، ۱۳۸۱: ۷۴). محمود با آن‌که شاعران را می‌نواخت و در دربار خود، چند صد شاعر مدیحه‌سرا گرد آورده بود، به دلایلی به فردوسی روی خوش نشان نداد. در شاهنامه و در مآخذ مختلف به برخی از این دلایل اشاره شده است؛ مثل این‌که «شیعی بودن فردوسی موجب حرمان او شد، ابوالعباس فضل بن احمد از وزارت افتاد و احمد بن حسن میمندی وزیر سلطان شد و از این‌که نام وزیر پیشین در کتاب برده شده است، غضبناک گردید. فردوسی منکر رؤیت خدا که اهل سنت به آن معتقد بودند شده بود و بدین سبب او را معتزلی و قرمطی به شمار آورده‌اند، بزرگان و شاهان قدیم ایران در این

کتاب ستوده شده‌اند و سلطان محمود که بنده زاده بود «ندانست نام بزرگان شنود» و از این قبیل «مینوی، ۱۳۴۶: ۴۱).

«فردوسی به پاکی اخلاق و عفت نفس و سخن بر همه‌ی شعرا افزونی و برتری دارد و می‌توان گفت او نخستین شاعر است که سخن خود را به عبارات ناشایست و کلمات ناپسند نیالوده و گاه‌گاه اگر بدین‌گونه کلمات حاجت افتد به کنایه‌ای پسندیده که نشان کمال عفت و بسیاری شرم است برگزار می‌کند. او دوستان کم آزاری و دشمن جفاییشگی و ستمکاری است. خونریزی را بد می‌داند و پیوسته به نیکوکاری می‌خواند» (فروزان‌فر، ۱۳۶۹: ۴۹).

شاهنامه یا کتاب شاهان که فردوسی تقریباً در پنجاه هزار بیت آن را سروده است اثری است حماسی که اسطوره‌ها، افسانه‌ها و تاریخ ایران پیش از اسلام را توصیف می‌کند. «شاهنامه یا نامه‌ی شهریاران در حقیقت داستان‌ها و افسانه‌های ملی و گزارشی عمیق و با معنی از کار و کردار بسیاری از ساکنان نامور این مرز و بوم و برخورد آنان با همسایگان است که از زبان راویان به گوش شنوندگان رسیده و به گذشت روزگاران شاخ و برگ پیدا کرده و به تدریج بر آن افزوده شده است و سرانجام در گردآوری روایات و داستان‌های تاریخی، افراد خاصی با عنوان شاه، فرمانروا یا جهان پهلوان و... محور حوادث قرار گرفته‌اند و سپس به مرور ایام نیازمند به تدوین همه وقایع گشته‌اند» (دبیر سیاقی، ۱۳۸۷: ۳۷۹). فردوسی بزرگ، وقتی نیاز به تدوین و گردآوری افسانه‌های ملی و سرودن حماسه‌ی ملت خویش را ضروری دید «که این سرزمین از دو سو در برابر ترک‌تازی نظامی، سیاسی و فرهنگی بیگانگان بی‌یار و یاور بود. از یک سو خلافت بغداد با

عصیت قومی عربی بر آن بود که فرهنگ و رسوم و تشخیص ملی اقوام تابعه را نابود سازد، از سوی دیگر اقوام تازه نفسی از آن سوی جیحون سر برآورده بودند و خاندان‌های ایرانی را که حامی فرهنگ ملی ایران بودند، یک به یک از میان برمی‌داشتند. در آن روزهای خواری و سرافکندگی این آزادمرد دانا دل، یک تنه به یاری ایران برخاست و طبع توانا و اندیشه‌ای آفریننده‌ی خویش را در خدمت احیاء مفاخر ایران و ایرانی نهاد. او تصمیم گرفت با سرودن داستان‌های ملی و تاریخی باستانی سرشار از عظمت و غرور، افتخارات فراموش شده‌ی روزگاران سرافرازی را به یاد ایرانیان بیاورد و عشق به ایران و خشم از دشمنان ایران را در دل‌های آنان برانگیزد» (ریاحی، ۱۳۷۲: ۵-۷). و این‌جاست که می‌توان گفت: «انگیزه‌ی پیدایی شاهنامه‌ی فردوسی، غم غربت (نوستالژی) فردوسی است، غربت از روزگار عزت و اعتلای انسان، از عصر روایی فرهنگ پهلوانی، جوانمردی، نام‌خواهی و هر گونه آرمان بلند بشری» (حمیدیان، ۱۳۸۶: ۷۷). به طور کلی فردوسی در سرودن شاهنامه سه انگیزه‌ی مهم داشته است: «۱) وحدانیت و توحید که در همه جا صحبت از قادر لایزال می‌کند و همه چیز را از او می‌داند» (۲) احیاء و زنده کردن زبان پارسی که شاید بزرگ‌ترین هدف و منظور شاعر است و به جرأت می‌توان گفت هیچ اثری در زبان پارسی به اندازه‌ی شاهنامه به این زبان خدمت نکرده است» (۳) دمیدن روح حماسی و زنده کردن تاریخ باستانی ایران، در زمانی که پس از حمله‌ی اعراب به ایران که روح ایرانی در خود فرو رفته بود و مأیوس گشته بود و با به وجود آوردن این اثر بی‌نظیر به ایرانی روحی تازه دمید» (زنجانی، ۱۳۷۲: ۳).

«فردوسی بر خلاف بسیاری از شاهنامه و خدای‌نامه‌نویسان زمان خویش، راوی به اصطلاح امینی نیست که هر داستان را با چند روایت نقل کند؛ او فیلسوف صاحب‌نظری است که در داستان‌های تاریخی دنبال معنا و مفهوم تاریخ می‌گردد؛ به دیگر سخن او فلسفه و جهان‌بینی خود را که از درک تاریخ کسب کرده، در لباس داستان‌ها بیان می‌کند. همین وحدت جهان‌بینی است که شاهنامه را با وجود این‌که ادوار تاریخی گوناگون و زمان بسیار طولانی را در بر گرفته و داستان‌های گونه‌گونه‌ای را شامل می‌شود، به صورت اثر یکپارچه و واحدی درآورده است» (جوانشیر، ۱۳۸۰: ۶۲).

«حکمت حکیم بلند پایه‌ی طوس آن‌گونه که غالباً پنداشته می‌شود تنها گونه‌ای از حکمت عملی نیست او نه فقط پند و اندرز می‌دهد و با سخنان مؤثر و دلنشین و عبرت‌آموز خود خواننده را آگاه می‌سازد و به انجام دادن کردار نیک می‌خواند؛ بلکه پیچیده‌ترین اندیشه‌های حکمت نظری و مسائل متافیزیکی را به دور از تعبیرهای دشوار و مبهم و حیرت‌افزا با زبانی ساده و شیوا بیان می‌دارد» (حریری، ۱۳۷۷: ۱۱۵). «اساس حکمت فردوسی در مبارزه‌ی خیر و شر و مراتب خیال‌انگیز سعی و کوشش و دلاوری و پهلوانی انسان در زیر فشار و تأثیر مهیب تقدیر و سرنوشت و ناپایداری عمر و دولت و بخت و بی‌سرانجامی امور جهان خلاصه می‌شود. بعضی محققان چنین حکمتی را دلیل توجه فردوسی به نوعی عرفان دانسته‌اند. بدون شک دیدگاه ژرف فردوسی درباره‌ی آفرینش و امور جهان بی‌مناسبت به عرفان در مفهوم وسیع آن نیست؛ ولی مشکل می‌توان این نوع دیده‌وری و ژرف‌نگری را عرفان در مفهوم مصطلح آن تلقی کرد» (مرتضوی،

۱۳۸۲: ۸۴). حکمت فردوسی سرانجام به نظام حکومتی می‌رسد و این که حکومت باید در خدمت توده‌ی مردم و انسان خردمند باشد حکومت باید چنان باشد که انسان خردمند در سایه آن با آسودگی زندگی کند.

«مرگ و دفن حکیم نیز همچون دیگر موارد زندگی‌اش آمیخته به افسانه‌ها و داستان‌هاست. مرگ فردوسی به قول حمدا.. مستوفی در سال ۴۱۶ و به قول دولتشاه سمرقندی در شهر سنه احدی عشر و اربع مائه (۴۱۱) اتفاق افتاد. صحت یا سقم مأخذ هیچ یک از این دو مؤلف بر ما معلوم نیست» (صفا، ۱۳۷۱: ۴۷۵). «نظامی عروضی و دولتشاه سمرقندی هر دو از محل دفن استاد سخن گفته‌اند و علاوه بر آن‌ها پژوهش‌گران معاصر نیز در این مورد نظراتی بیان کرده‌اند. قبر فردوسی به قول نظامی عروضی در درون دروازه‌ی طابران بود و خود در سال ۵۱۰ آن را زیارت کرد. دولتشاه محل آن را در شهر طوس پهلوی مزار عباسیه دانسته و گفته است که تا زمان او، معروف و محل زیارت بوده است» (همان: ۴۸۶). به هر روی جسم وی در آغوش خاک خفته است و نام او بر فراز نام ایران به اهتزاز در آمده است.

۳. خلاصه داستان

در گوشه‌ای از قلمرو شاهنشاهی جمشید، در آن سوی ارون‌درو، در سرزمین تازیان مردی عادل، مهربان و خیرخواه به نام مرداس، شاه قبیله‌ی خویش است:

یکی مرد بود اندر آن روزگار
ز دشت سواران نیزه‌گزار
پُگرانمایه هم شاه و هم نیکمرد
ز ترس جهاندار با باد سرد
که مرداس نام گرانمایه بود
به داد و دهش برترین پایه بود

(۱، ۴۵، ۷۷-۷۵)

این مرد مهربان، فرمانروای گشاده‌دستی است که نعمت‌های خدا را از بندگان‌ش دریغ نمی‌کند و هر آنچه را که دارد در اختیار مردم قرار می‌دهد:

مرو را ز دوشیدنی چارپای
ز هر یک هزار آمدندی به جای
همان گاو دوشا به فرمان‌بری
همان تازه اسپان همه گوهری
بز و شیرور میش بُد همچنین
به دوشندگان داده بُد پاک‌دین

به شیر آن کسی را که بودی نیاز
بدان خواسته دست بردی فراز

(۱، ۴۶، ۸۱-۷۸)

مرداس مردم‌دار، پسری جهان‌جوی و جاه‌طلب به نام ضحاک دارد که
ملقب به بیوراسپ و صاحب ده هزار اسب زرین ستام است:

پسر بُد مرا این پاک دین را یکی
که از مهر بهره‌ش نبود اندکی
جهان‌جوی را نام ضحاک بود
دلیر و سبکسار و ناپاک بود
کجا بیوراسپش همی خواندند
چنین نام بر پهلوی راندند
کجا بیور از پهلوانی شمار
بود بر زبان دری ده هزار
ز اسپان تازی به زرین ستام
وُرا بود بیور که بردند نام

(۱، ۴۶، ۸۶-۸۲)

ضحاک بر خلاف پدر از عواطف و فضایل انسانی بهره‌ای نبرده است
و روزگار خود را به قصد خودنمایی بر روی زمین می‌گذارند:

شب و روز بودی دو بهره به زمین
ز راه بزرگی، نه از راه کین

(۱، ۴۶، ۸۷)

شیطان، جوان ناپاک دل را طعمه‌ی مناسبی می‌بیند و در هیأت نصیحت‌گر خیرخواهی به سراغش می‌رود:

چُنَنان بُد که ابلیس روزی پگاه
 بیامد بسان یکی نیک‌خواه
 دل مهتر از راه نیکی ببرد
 جوان گوش گفتار او را سپرد
 بدو گفت پیمانت خواهم نخست
 پس آن‌گه سَخُن برگشایم درست
 جوان نیک‌دل گشت و فرمانش کرد
 چُنَنان چون بفرمود، سوگند خُورد
 که راز تو با کس نگویم ز بن
 ز تو بشنوم هر چه گویی سخن
 بدو گفت جز تو کسی کدخدای
 چه باید همی با تو اندر سرای
 چه باید پدر که‌ش پسر چون تو بود
 یکی پندت از من بیاید شنود
 زمانه بر این خواجه‌ی سالخُورد
 همی دیر ماند، تو اندر نورد
 بگیر این سِرِ مایه‌ور گاه‌اوی
 ترا زبید اندر جهان جاه‌اوی

گر این گفته‌ی من تو آری به جای
جهان را تو باشی، یکی کدخدای

(۱، ۴۶، ۹۷-۸۸)

و مزورانه:

بدو گفت اگر بگذری زین سخن
بتابی ز سوگند و پیمان ز بُن
بماند به گردنت سوگند و بند
شوی خوار و ماند پدرت ارجمند

(۱، ۴۷، ۱۰۱-۱۰۰)

ضحاک در برابر وسوسه‌ی شیطان تسلیم می‌شود و به کشتن پدر در
مقابل اخذ مسند شاهی رضایت می‌دهد:

سر مرد تازی به دام آورید
چُنان شد که فرمان او برگزید
پرسیدکین چاره با من بگوی
چه رویست راه و بهانه مجوی

(۱، ۴۷، ۱۰۳-۱۰۲)

از این رو زمانی که مرداس در تاریکی شب، برای غسل بامدادی در آن
سوی سرابستان برمی‌خیزد:

برآورد وارونه ابلیس بنشد
یکی ژرف چاهی به ره بر بکند

(۱، ۴۷، ۱۰۸)

چون شاه پیر قدم در بستان سرای کاخ می‌نهد:

سر تازیان مهتر نامجوی

شب آمد سوی باغ بنهاد روی

چو آمد بنزدیک آن ژرف چاه

یکایک نگون شد سر بخت شاه

به چاه اندر افتاد و بشکست پست

شد آن نیک‌دل شاه یزدان پرست

(۱، ۴۸، ۱۱۱-۱۰۹)

ابلیس نیز از سیاهی شب استفاده می‌کند و چاه را از خاک پر می‌کند:

پس ابلیس وارونه آن ژرف چاه

به خاک اندر آگند و بسپرد راه

(۱، ۴۸، ۱۱۲)

پس ضحاک، تاج شاهی بر سر می‌نهد و بر مسند پدر می‌نشیند:

سبک مایه ضحاک بیدادگر

بدین چاره بگرفت گاه پدر

به سر بر نهاد افسر تازیان

بریشان ببخشید سود و زیان

(۱، ۴۸، ۱۲۰-۱۱۹)

ابلیس چون به اولین نقشه‌ی خود به سادگی دست می‌یابد بار دیگر در

هیأتی تازه بر ضحاک وارد می‌شود:

جوانی برآراست از خویشتن

سخن‌گوی و بینادل و پاک تن